

پیام ابوالحسن بنی صدر بمناسبت ۲۲ بهمن، روز پیروزی انقلاب

ایرانیان!

در بیست و نهمین سال روز ۲۲ بهمن، انقلابی موضوع داورها است که در آن، گل بر گلوله پیروز شد. پیروزی بس کم دوام گشت و از نو، گلوله دهانهائی را پر کرد و می کند که برای اظهار حق در برابر جابران، باز شدند و باز می شوند. هر سال، از شمار آنها که انقلاب ایران را برحق می دانند، کاسته می شود. و آنها که انقلاب را تجربه ای می شمارند که می باید تا رسیدن به هدفهایش ادامه داد و نباید گذاشت ایرانیان گرفتار تکرار تجربه های نیمه تمام شوند، کم و کمتر می شوند. بسیاری آنها که از انقلاب ایران موقعیت جسته اند و اینک آن را با خوشحالی خوشونت زا برابر می شمارند و برای توجیه موقعیت و نقش خود، هر جنبشی برای برداشتن واپسین مانع رسیدن به هدف را بی فایده و بسا زیانمند می شمارند. و کم نیستند آنها که از راه ندامت، به اگر و مگر مشغولند:

اگر به پیشنهاد این مقام روحانی و یا آن مقام سیاسی عمل شده بود، گرفتار وضعیت امروز نمی شدیم! اما آیا زمان آن نرسیده است که در این داورها تأمل کنید؟ چرا؟

چرا؟ زیرا اگر در آنها داوری کنید، خمیر مایه همه آنها را اعتراف به ناتوانی و بیچارگی می یابید. و چون خمیر مایه داورها را ناتوانی و بیچارگی یافتید، پریشی را که می باید از خود کنید این پریشی می شود:

از آن اوج توانائی در لحظه پیروزی، از آن عزم که چرخ برهم زد و جهان را وارد عصر جدیدی کرد، تا این حسیض ناتوانی و بیچارگی، چگونه و چرا فرود آمدید؟

این پریشی، پرسشهای دیگر را در برابر عقول شما قرار می دهد: انقلاب را شما مردم ایران نمودید. پس حاصل اندیشه راهنما و عمل آن روز شما بود. آیا شما آن اندیشه راهنما را در سر نگاه داشتید و راهنمای عمل خود کردید با وجود آن، استبداد جنایت و خیانت و فسادگستر استقرار جست؟ آیا شما انقلاب را آغاز تحول نظام اجتماعی خویش تلقی کردید و با پایان کار تصور کردید؟ آغاز کار تلقی نکردید زیرا اگر آن را آغاز کار تلقی می کردید، می باید دست بکار ادامه آن تا باز و تحول کردن نظام اجتماعی و استقرار دولت حقوق مدار می شدید. آن اندیشه راهنما را نیز قدر نشناختید و بسا پنداشتید «بیان آزادی» اندیشه راهنمای خاص دوران انقلاب است و با پیروزی انقلاب رهش کردید و به اعتیاد اطاعت از قدرت باز گشتید. و باز، آیا انقلاب را رفتن شاه و آمدن خمینی شمردید و یا از هم گسیختن ساختها و بیرون زدن چرک ضد فرهنگ زور و این و آن «بیان قدرت» که رنگ دینی و غیر دینی جسته بودند؟ هرگاه انقلاب را از هم گسیختن ساختها و بیرون زدن چرکهای ضد فرهنگ زور و آشکار شدن محتوای چرکین بیانهای قدرت می دانستید و در راهنما کردن بیان آزادی و چرک زدائی می کوشیدید، با وجود دو تجربه، (انقلاب مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت)، اجازه نمی دادید زیر عنوان «نهادهای انقلاب»، ستون پایه های استبداد بازسازی شوند و گسستههای ایجاد شده در ساختهای نظام استبدادی ترمیم گردند.

هموطنان!

هنوز از خود پرسید: آنها که از انقلاب بیزاری جسته اند و در سر زنش آن از گروههای دست نشانده قدرت خارجی پیشی گرفته اند که به یمن انقلاب ایران، از دولت خلع ید شدند، با کدام طرز فکر و رفتار وارد انقلاب شدند و از روز پیروزی انقلاب بدین سو، کدام بیان را اندیشه راهنمای پندار و گفتار و کردار خود کردند؟ این پرسش را همه آنهائی که در رژیم و حاشیه آن، قرار گرفته اند و امروز، انقلاب را خوشحالی خوشونت زا تبلیغ می کنند، می باید از خود بکنند. آیا آنها نخستین کسانی نبودند که بیان آزادی و اصول راهنمای انقلاب ایران را رها کردند؟ آنها نبودند که در ایجاد ستون پایه های دولت استبدادی نقش بس فعال بازی کردند؟ آیا امروز، بیان آزادی را اندیشه راهنمای خود کرده و قدرت را بعنوان هدف فعالیت سیاسی، یکسره رها کرده اند و با وجود این، از پس استبداد بر نمی آیند؟

بعد از انقلاب فرانسه و بر کار شدن این و آن گروه با این و آن بیان قدرت بمنابا اندیشه راهنما، کار به جائی رسید که ناپلئون گفت: تاجی بر زمین افتاده است و کسی باید آن را بر می داشت و بر سر می گذاشت. گروههای ایرانی از چه تاریخ در پی آن شدند که تاج قدرت را از زمین بردارند و بر سر بگذارند؟ رقابت بر سر قدرت، با

«روحانیان» قدرت طلب را چه گروههایی از چه زمانی آغاز کردند؟

این پرسشها شما را به این پاسخ عمومی می رساند: با بیان آزادی و جنبشی همگانی و رفتاری خوشونت زدا، انقلابی به انجام رساندید که جهان را وارد عصر جدید کرد. و با بیانهای قدرت جوراجور، گروههای قدرت طلب به نزاع بر سر قدرت برخاستند و خوشونت را روش کردند. آنها که دولت را در اختیار گرفتند، ستون پایه های استبداد را بازسازی کردند و این استبداد جنایت بر جنایت، خیانت بر خیانت و فساد بر فساد افزود. و اینک، همان گروهها با روش کردن منطق صوری، بار تقصیر را از گردن خود بر می دارند و بردوش انقلاب می اندازند. نه گمان کنید که نمی دانند انقلاب وجود مستقلی ندارد و فرآورده اندیشه راهنما و هدف و روش جمعی یک ملت است. می دانند و بسیاری از آنها این شما مردم را که هستید مقرر می گردانند و انقلاب و آنچه پس از سقوط استبداد وابسته شاه روی داده است را به پای نادانی و باور «دینی» شما می نویسند.

جوانان!

بسیاری از شما، بهنگام انقلاب، هنوز به دنیا نیامده بودید. شما با استبداد ضد رشد و فاسدی روبرو هستید. به شما می گویند: وضعیت امروز نتیجه انقلاب است. اما اگر انقلاب را درک نکرده اید، در جامعه امروز زندگی می کنید. می توانید بفهمید که تنها در بعد سیاسی نیست که زور حاکمیت مطلق را دارد. در بعدهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی نیز، زور ولایت مطلقه دارد. شما می توانید اندازه زوری را که در هریک از عناصر «فرهنگی» وجود دارد، بر آورد کنید و ببینید آیا در «ضد فرهنگ زور» زندگی می کنید و یا در فرهنگ آزادی؟ شما می توانید از خود پرسید بعنوان اندیشه راهنما، چه در سر دارید؟ هرگاه چنین کنید می توانید بدانید:

۱ - سر خالی از اندیشه راهنما وجود ندارد. اگر اندیشه در سر بیان آزادی نیست، به ضرورت بیان قدرت است. بدین قرار، هرگاه اندیشه راهنمای جمهور مردم بیان آزادی بود، ممکن نبود و ممکن نیست، استبدادبان دولت را تصرف کنند و بر آنها به قهر حکومت کنند.

۲ - در موقعیت ایران، بیان های قدرتی از آن نوع که در غرب موجب پیدایش جامعه صنعتی و سرمایه داری گشت و در شرق دور، همان نتیجه را بیار آورد، همان کاربرد را نیافت و نمی یابد. می گوئیم بخاطر نفت، غریبها نمی خواستند ایران رشد کند. از این رو، هر بار، با کودتا (کودتاهای رضا خانی بر ضد مشروطیت و کودتای سیا به دستگیری محمد رضا شاه - زاهدی بر ضد جنبش ملی کردن صنعت نفت و کودتای خرداد ۶۰)، استبداد را بر ایران حاکم کردند. اما اولاً رژیمهای کودتا، لیبرالیسم اقتصادی را روش کردند و ثانیاً در اندیشه راهنمای جمهور مردم، بیان آزادی نبود و ثالثاً موقعیت ایران با بیان قدرتی که رشدی از نوع رشد غرب را ممکن کند، سازگار نبود و همچنان سازگار نیست. ایران نه تنها بخاطر قرار گرفتن در مرکز روابط قوای بین المللی، بلکه بیشتر بخاطر نقش خویش بمنابا قلب بزرگ ترین حوزه تمدنی، تنها به یمن بیان آزادی است که می تواند رشد کند. از اصلهای راهنما، اصل استقلال است و این اصل نقش تعیین کننده ای در ممکن کردن رشد در کشوری با موقعیت ایران دارد. پیروزی جنبش ملی کردن صنعت نفت و پیروزی انقلاب ایران، بدون بیان آزادی بر اصول استقلال و آزادی و رشد بر میزان داد و و داد و معنویتی که اجماع ملی را میسر کند، میسر نمی شدند. چاره کار این بود که مردم ایران آن بیان را راهنمای اندیشه و عمل خویش می کردند و فرهنگ آزادی را می آفریدند و از روابط قوا در سطح جهان آزاد می شدند و همچنان پیشگام حرکت جهانیان در بنای جهانی در صلح و آزادی و رشد، نه رشد سرمایه که رشد انسان می شدند.

هرگاه شما از انداختن تمامی تقصیرها به گردن قدرتهای سلطه جو باز ایستید و بر آن شوید در جنبشهای همگانی تحقیق کنید و میان اندیشه های راهنما و موقعیت ایران رابطه بر قرار کنید، در می یابید چرا انقلابها تجربه های نیمه تمام شدند. پس از این تحقیق، بر آن می شوید ببینید کدام اندیشه راهنما با رشد انسان، در موقعیت ایران، سازگار است و به مردم ایران امکان می دهد دولت را به مهار خود در آورند، ستون پایه های استبداد و نظامی

اجتماعی تولید کننده استبداد را با ستون پایه هائی از استقلال و حقوق ملی و حقوق انسان جانشین کنند، از سرگستگی بدر آمده آید، از جنبشهای همگانی چند نسل ایرانی، درس آموختنی را آموخته آید و بن بست تاریخی را گشوده و نظام اجتماعی را باز و تحول پذیر کرده آید.

۳ - اینک نوبت به تأمل در رفتارهای فردی و جمعی می رسد:
در جامعه های دارای نظام اجتماعی بسته و یا نیم بسته، برای مسائل جمعی، راه حلهای فردی جسته می شود. بدین رفتار است که افراد دستیاران استبدادی می شوند که حیاتشان را تباه می کند. این رفتار با «بی تفاوتی» همزاد و همراه است و هر دو فرآورده بیان قدرتی هستند که به انسانهای دارای این دو تمایل و رفتار، نقش فعل پذیرانه می دهد. نمی بینید زورپرستان تکون بختی را که فعل پذیرانه و عاجزانه، همه کار می کنند تا مگر امریکا به ایران حمله کند و در ایران ویران، آنها به قدرت برسند؟ در رفتار این بیچارگان تأمل کنید تا دریابید چسان از شدت بیچارگی در نمی یابند که بیان قدرت در خور قدرتمدار شدن را ندارند و حتی اگر امریکا ایران را به تصرف درآورد و تحویل آنها بدهد، قادر به حکومت بر ایران نمی شوند. زوربا بیان قدرتی که اندیشه راهنمای خود کرده اند، با تبعیت و فعل پذیری سازگار است و نه با قدرت مداری و حاکمیت.

توجه به این امر بس مهم، شما را بر آن می دارد که نخست خود را از اندیشه راهنمایی آزاد کنید که شما را فعل پذیر می کند و سپس اندیشه راهنمایی را بچوبید که شما را بعنوان انسان آزاد و حقوقمند، فعال بگرداند.

۴ - دو تمایل و رفتار فعل پذیرانه بالا، در همان حال که فرآورده بیان قدرتی است که بمثابه اندیشه راهنما آدمی را فعل پذیر می کند، گزارشگر توجه گر شدن عقل است. توضیح اینکه از استعدادهای آدمی، یکی استعداد ابتکار و ابداع و خلق است. اما عقل قدرتمدار، استعداد ابتکار و ابداع و خلق را به توجه گری معناد می کند. بدین قرار، هم آنها که اندیشه راهنمایان با قدرتمداری و فعالیت قاهرانه سازگار است و هم آنها که اندیشه راهنمایان با فعل پذیری و گریز از راه حلهای جمعی حتی برای مسائلی که جمع بدانها مبتلایند، عقل خلاق ندارند، عقل توجه گر دارند. حاکم ها زورگوینشان را توجه می کنند و محکومان احکام ستمگرانه، تسلیم شدن به زور را توجه می کنند. پس اگر می بینید جامعه ایران رشد نمی کند و فرآورده های عقل، توجه گری هستند، بدین خاطر است که نظام اجتماعی قدرتمدار، با ابتکار و ابداع و خلق ناسازگار و با توجه گری سازگار است. عقول معناد به توجه گری مصرف کنندگان فرآورده های فکری بخش مسلط جهان می شوند. از خود نمی پرسند آیا این فرآورده ها در کشوری با موقعیت ایران مصرف کردنی هستند؟ به یاد شما می آورم که فراماسونها معتاد به بیان قدرتی که به آنها رفتارهای فعل پذیرانه را القا می کرد، تصریح و تأکید می کردند که ایرانی می باید از هرگونه ابتکار خودداری کند و فرهنگ غرب را بدون دخل و تصرف بپذیرد.

اینک بر شما است که از خود بپرسید: عقلهای شما توجه گر هستند یا خلاق؟ این پرسش شما را از اهمیت اندیشه راهنما آگاه می کند و شما را بر آن می دارد بیانی را اندیشه راهنما کنید که عقلایان را آزاد و خلاق می کند. از آن روز که از اعتیاد به توجه رها می شوید، بمثابه نسل مبتکر و خلاق، سازندگان تاریخ می شوید.

هموطنان!

جامعه ای که خود را از اندیشه خلاق نیمی از جامعه خود، زنان، محروم می کند نوعی از بیان قدرت که راهنمای پندار و کردار او است، زن را ناقص عقل می داند و بمثابه یک دستور «دینی» بر اینست که با زن مشورت کن و وارونه نظر او را به عمل در آر، جامعه ای که جوانان خود را نیز ره آورد اندیشه های خلاق محروم می کند، بلکه بنا بر قدرتمداری، استعداد ابداع و خلق را از عقلهای اقلیت کوچکی که گویا می توانند و حق دارند فکر کنند نیز محروم می کند. از این رو است که جامعه استبداد زده، جامعه ای گریزان از نور و معتاد به زندگی در تاریکی است: در این جامعه، هر کس می کوشد باور و بسا عمل خود را از دیگری بپوشاند. زنان زندگانی پوشیده از شوهران دارند و شوهران زندگی پوشیده از همسران و هر دو زندگی پوشیده از فرزندان. و جمهور مردم زندگی پوشیده از دولت قدرتمدار. در این دولت نیز، عمده قدرت نیات و اعمال خویش را از یکدیگر پنهان می کنند. از این رو است که در این جامعه ها عقلا اغلب توجه گرند و فرآورده هاشان جریان پیدا نمی کنند. بر فرض که موضوع نقد شوند، کم و بیشی این با آن توجه است که نقد می شود.

آیا از خود می پرسید: چرا بودجه دولت شما مردم آشکار نیست؟ چرا نمی دانید چندی و چونی «برنامه اتمی» چیست؟ رابطه ها میان مسئولان از شما مردم مخفی هستند؟ سیاست خارجی کشور «فوق سری» است؟ ضابطه های تشخیص صلاحیت نامزدهای نمایندگی کدامینند؟ چرا صلاحیتهائی احراز می شوند و صلاحیتهائی احراز نمی شوند؟ چرا بعد از ۱۴ قرن، هنوز تکلیف حلال و حرام دین معین نیست؟ ولایت فقیه و تحول آن به ولایت مطلقه فقیه از کجا پیدا شد؟ چرا برای دین ظاهر و باطن قائل می شوند؟ چند درصد از فکرها و اعمال شما مخفی و چند درصد آشکار هستند و چرا؟ چرا پوشاندن، بیشترین بخش از تکالیف دینی را تشکیل می دهد؟ چرا در زندگی روزانه، مخفی داشتن قصد و عمل ایهمه مهم است؟ و...

این پرسشها را که از خود بنمایید، از جمله، از دو واقعیت مهم سر در می آورید:

- به میزانی که فعالیتهاى اعضاى يك جامعه در تاریکی انجام می گیرند، آن جامعه بسته تر، قدرتمدارتر و استبداد زده تر است. هرگاه نسلی که در انقلاب شرکت کرد، زندگی در روشنائی و شفافیت آن دوران آزاد را با نسل امروز در میان بگذارد، به او کمک بزرگی کرده است، از جمله، در توجه دادن به اهمیت قاعده:

«استبداد و خودکامگی جامعه را در تاریکی فرو می برد و آزادی جامعه را از تاریکی به روشنائی می آورد و انسانها را در راست راه رشد قرار می دهد».

- و نیز، «هر اندازه اعضاى جامعه به حقوق خود بمنزله انسان، عارف تر و در عمل به آن حقوق ساعی تر، هر اندازه به حقوق ملی خویش آگاه تر و سازماندهی دولت و جامعه کمتر بر پایه قدرت و بیشتر بر پایه حقوق استوار تر، آن جامعه آزاد تر و در رشد، پیشگام تر است».

زنان ایران!

تبعیض ها به رواج در هر جامعه نیز گویای شدت و ضعف پندار و کردار زورمدارانه در آن جامعه هستند. این واقعیت که در روزهای انقلاب، سخن از النای تبعیضها بمیان بود که بیشتر زنان قربانیان آناند و با سقوط رژیم پهلوی و آغاز بنای دولت جدید، از نو، تبعیض ها بر قرار شدند، خاص ایران نیست. در انقلابهای دیگر نیز، دوران آزادی، دوران النای تبعیض ها و دوران استقرار دولت قدرتمدار، دوران برقراری تبعیض ها بوده اند. این واقعیت ما را از این قاعده آگاه می کند:

لحظه آزادی، لحظه النای تبعیض ها است چرا که تحقق آزادی به النای تبعیض ها است. در برابر، هر اندازه از لحظه دور می شویم و قدرت تنظیم کننده رابطه ها می شود، تبعیض ها بر تبعیض ها افزوده می شوند. در جامعه هائی هم که دولت را حقوق مدار توصیف می کنند و برابر قانون، بسیاری از تبعیض ها لغو شده اند، به میزانی که رابطه ها، رابطه های قدرت می شوند، تبعیض ها برقرار می گردند.

بدین قرار، در بیرون از دولت بیگانه از ملت و در درون جامعه مدنی است که شما زنان می توانید از سهم قدرت در رابطه ها بکاهید و عرصه آزادی را گسترده تر کنید و تبعیض ها را بی محل بگردانید. آن انقلاب که ایرانیان را آزاد می کند، انقلاب در طرز فکرها و کردارها و بازیافتن آزادی ذاتی حیات خویش است و شما در این انقلاب می توانید نقش اول را پیدا کنید. بعنوان مثال، در حال حاضر، رژیم زور را وسیله تنظیم رابطه جنسی زن و مرد کرده است. در غرب، به قول فوکو، سکس استبداد خویش را برقرار کرده است و تبعیض جنسی مقرر کرده است که با قانون می توان آن را لغو کرد و اکثریت بزرگی از زن و مرد قربانیان آنند. آیا راه حل دیگری وجود ندارد و نمی توان میان زن و مرد رابطه ای برقرار کرد که خالی از تبعیض های جنسی و غیر آن باشد؟ چرا.

- از میان برداشتن دوگانگی میان زن و مرد و توجه زنان به این واقعیت که زن و مرد هر دو انسانند و صاحب حقوق. به سخن دیگر، یا هر دو صاحب حقوق می شوند و زندگی خود را عمل به حقوق می کنند و یا هر دو، از حقوق خویش غافل و برده قدرت می شوند.
- نقش دادن به «جاذبه جنسی» در محدوده زناشویی و تابع عشق گرداندن آن از سونئ، و نقش ندادن به آن در بیرون از این محدوده از سوی دیگر. به سخن دیگر، خالی کردن رابطه ها از تبعیض جنسی که تبعیضهای دیگر را نیز بار می آورد.
- زندگی را در خانواده و بیرون از آن، عمل به حقوق کردن. به ترتیبی که رابطه ها از راه عمل انسانها به حقوق خود برقرار شوند.
- شفاف کردن زندگی در درون خانواده و در بیرون از آن، به ترتیبی که قدرت کاربرد پیدا نکند و جامعه، در آزادی، راه رشد در پیش گیرد.
- شرکت فعال در تمامی جنبشهایی که بخاطر بر خورداری از حقوق انسان و حقوق ملی روی می دهند.

• این تدابیر بخشی از مجموعه تدابیری است که اعضای جامعه، در بیرون از دولت می توانند به عمل درآوردند و با ایجاد جامعه مدنی آزاد، ستون پایه های دولت استبدادی و بیگانه از جامعه را، فرو بریزند.

خواهران و برادران!

اصول راهنمای انقلاب ایران، حقوق و ارزشهای جهان شمول هستند: استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت و حق مداری، در تحقق خود، نیاز به مشارکت جمهور مردم در برخورداری از حق ولایت دارد. نیاز به برخورداری جمهور مردم از آزادی و استقلال دارند. نیاز به شرکت فرد فرد مردم در رشد دارند. نیاز به برخورداری هر انسان از حقوق انسان دارد. از این رو، انقلاب ایران تجربه ایست که نیاز به ادامه، تا تحقق هدفهایش دارد. ادامه دادن به این تجربه، یعنی از میان برداشتن دولت استبدادی. هم بدین خاطر و هم بخاطر نقش تعیین کننده دولت ولایت مطلقه فقیه، بمثابه عامل سلطه اقتصاد مسلط بر اقتصاد و دیگر ابعاد زندگی ما ایرانیان، جانشین کردنش با دولت حقوق مدار و مستقل، کاری است که لحظه ای از آن نباید غافل شد. در حقیقت، نظام اجتماعی را باز و تحول پذیر کردن، بدون شرکت در جنبش برای جانشین این دولت استبدادی با دولت مستقل و حقوق مدار، از یکدیگر جدائی ناپذیرند. رفتار تاریخی خود را می شناسیم: حساب خود را از حساب دولت جدا کردن و در پس حجاب، زندگی خود را از دولت استبدادی مخفی کردن و نسبت به سرنوشت دولت لایق شدن، کرداری است که ما ایرانیان، امروز نیز در پیش گرفته ایم. اما زمان ما با زمانهای گذشته، از جمله، این تفاوت را دارد که امروز دولت استبدادی، بضرورت، عامل انتقال ثروتها، سرمایه ها، استعدادها و منابع ضرور برای رشد جامعه به جامعه های دارای اقتصاد مسلط است. بنا بر این، بی تفاوتی نسبت به دولت استبدادی، به آن می ماند که از کسی خون بگیرند و او، وقتی هنوز توان جلوگیری از آن را دارد، عمل تکند. غافل از این که وقتی خون خویش را از دست داد، دیگر رمقی برای او نمی ماند که از رفتن خون از بدن جلوگیری کند.

ایرانیان!

سازمان دولت از سازمان جامعه جدا نیست. این امر که دولت عامل انتقال نیروهای محرکه به خارج از ایران است، با امر دیگری همزاد و همراه است:

جامعه نیز سازمانی جسته است که با انتقال نیروهای محرکه به خارج از ایران سازگار است. از این رو، کوشش برای تغییر سازمان جامعه که، در حال حاضر، در آن، مصرف محور گشته است به سازمانی بر محور تولید و رها شدن از روابط قوا از راه بنا گذاشتن بر بکار گرفتن استعدادهای در فعالیتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، از مبارزه برای خلع ید استبدادبان از دولت جدا نیست. پی گرفتن تجربه انقلاب، به برخاستن به دو تغییر اساسی است: تغییر سازمان دولت از راه ویران کردن ستون پایه های قدرت و استوار کردن ستون پایه های حقوق. تغییر سازمان جامعه به تریبی که در هر چهار بعد جامعه، تولید محور و آزادی و حقوق تنظیم کننده رابطه ها بگردند. جامعه هایی که توانستند از استبداد بیاسایند، این دو کار را با هم کردند. در ایران، این دو کار هیچگاه توأم نشده اند. از این رو، تجربه هر جنبش همگانی، در تیمه رها شده و ستون پایه های استبداد آسان باز سازی شده اند.

زحمتکشان ایران!

جامعه ای که مصرف را محور زندگی می کند و ثروتی ملی و نیروهای محرکه خود را صرف چنین زندگی می کند، خود را از زمینه ها و امکاناتی زندگی بر محور تولید نیز محروم می کند. چنین جامعه ای رابطه خود را با واقعیت از دست می دهد و در بند خیال و مجاز می شود. چنانکه، یک نسل خود را در جنگی تباہ می کند که گویا پیروزی در آن، ایرانیان را از نعمتهای این و آن جهانی برخوردار می کرد. یا به وعده « آوردن درآمد نفت به سفره های خود » قانع می شود و بدین خاطر که نامزدی به آنها وعده می دهد به هر ایرانی بالغ ماهی ۵۰ هزار تومان می دهد، پای صندوق رای می رود.

شما زحمتکشان ایران بیشتر از دیگر قشرهای جامعه زبان قطع رابطه با واقعیت را می پردازید. زیرا این تصور که می توان نفت فروخت و با در آمد آن زندگی کرد و مجازی که بودجه دولت است و با محور شدن تولید در زندگی ایرانیان ناسازگار است، رشد صنعتی به جای خود، حفظ صنایع موجود و برخورداری شما را از حداقل زندگی نیز ناممکن کرده است.

شما بیک امکان بزرگ دارید و بیک موقعیت سخت نامساعد. امکان بزرگ شما اینست که قشرهای دیگر جامعه نیز در موقعیت شما هستند. قلمرو مجاز و خیال که دولت استبدادبان ساخته اند، آنها را نیز از کار خلاق محروم کرده و زندگی را بر آنها سخت گردانده است. و موقعیت نامساعد شما، موقعیت تنهایی در مطالبه حقوق خویش است. شما و دیگر قشرها باید بدانید که حتی آن زمان که گمان می رفت، یک طبقه در موقعیت رهبری انقلاب قرار می گیرد، چنین توانائی وجود نداشت. امروز، به اشتراک عمل و بر پایه حقوق مشترک است که جامعه ها می توانند به جنبش درآیند و سرنوشت خویش را در دست بگیرند. پس بر شما است که جستجوی تدابیر لازم برای همکاری با قشرهای دیگر جامعه را لازمه مبارزه بر سر حقوق خویش بشمارید و همکاری با اکثریت بزرگ جامعه ایران را که محرومان تشکیل می دهند، در دستور کار خود قرار دهید.

ایرانیان!

در جریان انقلاب، آقای خمینی ولایت را از آن جمهور مردم دانست. هم گفت: ولایت با جمهور مردم است و هم در بیانهای مختلف (میزان رای مردم است و...) این حق و واقعیت را تصدیق کرد. و چون بر کرسی قدرت نشست، تعهد خود را از یاد برد و تا آنجا رفت که دم از ولایت مطلقه فقیه زد. حاصل ولایت مطلقه فقیه، وضعیت امروز شما است. اگر ولایت فقیه، ولایت مطلقه زور شد بدین خاطر بود که ممکن نبود جز این بشود.

در حقیقت، از باستان تا امروز، دو دسته بیان اندیشه راهنما شده اند: بیانهائی که بر اساس نادانی مردم و ناتوانیشان از درک « معانی عالی » ساخته شده اند. ادعا اینست که تنها نخبه ها به درک آنها توانا هستند. این دسته بیانها برای آن نیستند که مردم آنها را بفهمند و اندیشه راهنمای خود کنند. نخبه ها هستند که آنها را در می یابند و در خیر عامه به اجرا می گذارند! در قرن بیستم انواع این بیانها به اجرا گذاشته شدند. جهانگیر تریشان، در یک سو، لنینیسم با صیغه ای از مارکسیسم بود. حاصل آن وضعیت کنونی کشورهای است که تحت رژیمهای « کمونیست » بودند و در سوی دیگر، سرمایه داری لیبرال است. نخبه ها رشد سرمایه را جانشین رشد انسان کردند و اینست وضعیت محیط زیست و منابعی که پیشخور می شوند و انسانیتی که گرفتار فقر و خشونت است.

با وجود تجربه های فرعونیت و ... و مسیحیت قرون وسطی، انسانها می باید می آموختند که هر بیانی که بعنوان اندیشه راهنما پیشنهاد می شود و فرد مردم توانا به درک و اجرای آن نمی شوند، بیان قدرت و ویران گر حیات، بنا بر این، ضد انسان در حقوق ذاتی او است. خاصه بیان آزادی اینست که هر انسانی آن را دریابد و به اجرا در آورد. بنا بر این فاعده، دینی که مجموعه ای از حقوق ذاتی و جمعی انسانها نباشد، دین حق نیست و دینی که بیان این حقوق است، قابل بکار بردن از سوی فرد انسانها است. بدین فرار، ولایت مطلقه فقیه بمعنای اختیار یک تن بر تمامی اعضای یک جامعه، ضد دینی است که هر عضو جامعه می باید دریابد و بدان عمل کند. ناسازگاریش با واقعیتی که اعضای جامعه دارای استعداد رهبری و توانائی درک و عمل به دین حق هستند، مطلق است. همسنگ وهم و خیال است. از این رو، به زور مطلق نیاز دارد و فساد مطلق بیار می آورد. تصریح مکرر این واقعیت که هر کس خود خویش را رهبری می کند، تصریح مکرر بر مسئولیت انسان، تصریح مکرر بر این که هر کس مسئول است دین خویش را بدون اگر او بگزیند و بدان عمل کند، تصریح مکرر بر ولایت جمهور مردم، محلی برای گریز شما از مسئولیت باقی نمی گذارد. از جمله، شرکت در انتخابات رسوائی که تصدیق عزل خود از مقام انسان صاحب استعداد و مسئولیت رهبری و حقوق است، مسئولیت شما را دو چندان می کند.

هر گاه مسئولیت و توانائی های خود را بیاد آورید، ادامه تجربه انقلاب را بازیافتن ولایت جمهور مردم خواهید یافت و برای بازیافت این حق قیام خواهید کرد.

با شما است که در این پیام تأمل کنید و مسئولیت خویش را بیاد آورید و به جنبشی همگانی، مانع استبداد را از سر راه آزادی و استقلال بردارید و انقلاب را در اصول و اندیشه راهنمایش پیروز بگردانید. تردید نکنید که توانا و مسئولید. برخیزید!